علامه بزرگوار آقای سید محمد حسین طباطبائی تبریزی

دین از نظر قرآن و پایه اساسی آن

ما گروه مسلمانان که پیشینیان ما تقریباً چهارده قرن پیش ازین زیر پرچم اسلام رفتند وما هانیز بدنبال آنها رهسپار همین راه شدیم وتاحدی قدم بجای قدمهای آنها میگذاریم در کتاب آسمانی خود « قرآن کریم » ذخائر علمی بسیار شگرفی داشتیم که اسرار جهان هستی وحقائق زندگی انسانی را با آنهمه ابهام وپیچیدگی که دارد پیش چشم ماحل کرده وبرای افهام ما قابل هضم میکند ، یالااقل (باید گفت) این ادعارا داشته ایم وخودرا درتنظیم برنامه زندگی بتمام معنی سعادتمندانه ، وتشخیص خط تعالی وترقی معنوی وصوری وپیشرفت روحانی وجسمانی ، ثروتمند واز همه چیز مستغنی فرض میکردیم .

ولی متأسفانه اختلافات داخلی صدر اسلام همتهای بلند مارا که میبایست صرف استخراج ذخائر علمی وپرده برداری ازروی حقائق زندگی شود ازمحور خود کنار زده وبجای دیگر متوجه ساخت .

مسلمانان بجای اینکه بدستور صریح قرآنی عمل کنند و فکر اجتماعی نمایند وخواسته های جامعه اسلامی را خواسته فردی خود بدانند ؛ خودرا بگرداب فکر فردی انداخته یعنی بجان هم افتادند .

ودرنتیجه ، در کمترین فاصله زمانی ، روش روشن صد در صد آزاد اسلامی تبدیل بیك امپراطوری تاریك قیصری و کسرائی گردیده وزنجیر استعباد وزور گوئی وستمگری ، دست وزبان جامعه حقیقی اسلام را بست !

البته این آقایان فرمانروایان با کمال تیز بینی نقاط ضعف کار خودرا میدیدند وبدست یك عده مزدور ماده پرست که مورد ارادت عامه مردم بودند فکر واقع بینی وحقیقت شناسی را از مغزهایشان بیرون کشیده وبا تزریق و تلقین یك رشته افکار

سست وواهی وبی اثرسر گرمشان نمودند و همتهای بلند ونهضت های مترقب را میکشتند وخفه میکردند .

ودراثرهمین سیاست عامهٔ مردم زندگی‌آزادانه اسلامی‌را بزندگی‌بردگان عهد باستان تفسیر کرده ، وآئین پاك اسلام‌را همان زور گوئیهای فرمانروای‌وقت (ظل‌اللهٔها) وعدالت وامنیت‌اجتماعی دینی‌را همان کوبیدن کسی که بسلطان‌وقت گردنکشی کند وخاموش کردن هرصدای مخالفیکه بلند شود فرض میکردند !

ودرس‌حقائق قرآنی‌دراثرمساعی‌آنان‌درهمان مرحلهٔ الفاظوحروف ونکات ادبی ویك سلسله بحثهای پراز تعصب مذاهب‌متنوعه که در اثراختلافات‌اولیه‌پیدا شده بود واقف گردید واگراحیانا کسی(یاکسانی) سربلند کرده‌وباندای‌وجدان نامی ازحقائق قرآن بزبان‌میآورد‌پاسخش بدم شمشیر وچوبه داروشکنجه‌هائیکه درکنج زندانهای‌تاریک درانتظارآنان‌بسرمیبرد موکول‌میشد !اینهاحقائقی‌است که هیچ مورخ منصف نمیتواند پرده برویش بکشد .

جامعه اسلامی بانحطاط اخلاقی و خمود فکری گرفتار شدند و در گرداب جهالت فرو رفتند ؛ این‌وضع دیری نپائید که تمدن اروپائی باهمه‌آرایش خود که چشم هربیننده‌ای‌را خیره میکرد ازمغرب طلوع کرد .



اروپائیهاباهمه‌وسائل استعباد واستعمار ، که دررأس‌آنها آزادی‌درهر گونه شهوت رانی وسلاحهای مخرب وهولناك وازهمه‌بالاتر تبلیغات قرار داشت مجهز بودند،وبامؤثرترین‌وسائل‌بما‌تلقین‌کافی کردند که‌افکارعلمی‌وروش‌زندگی‌مادربازار جهان‌هیچگونه‌ارزشی‌ندارد ، فکرفکراروپائیها، وروش‌روش‌آنها ،وزندگی‌عملی زندگی‌عملی‌آنهااست، وبرای‌ترقی‌درسیرانسانیت‌هیچ‌تکلیفی‌جزاینکه‌درفکروعمل دنبال اروپائیهارا گرفته وباتبعیت‌بی‌چون‌وچراوتقلید کور کورانه پیش‌رویم‌نیست

بااین تلقین استقلال فکری اکثریت قریب باتفاق ما که صدها سال بوده

بود باختیم، دیگر پیش ما انسانی جز غربیها، و دنیائی جز غرب؛ و زندگی جز وضع حاضر اروپا، و سعادتی جز روش ماده پرستی آنها نیست.

منطق اولیای امور و رهبران جامعه و روشنفکران ما اینست که میگویند: امروز دیگر دنیای مترقی (یعنی اروپا) با تشریفات مذهبی موافق نیست؛ مقررات جاریهٔ ما باید دنیا پسند (یعنی اروپا پسند) باشد؛ فلانی روشنفکر است (یعنی مانند اروپائیها تفکر دینی نمیکند؛) و نظائر این سخنان زیاد است.

بالاخره کار ما باینجا کشیده که تاریخ حوادث دینی و تفسیر حقائق اسلام و قضاوت درباره آنها را نیز باید از غربیها پرسیده و یاد گیریم باید از اروپائی پرسید معنی دین چیست؟ معنی اسلام چیست؟ اسلام بچه پایه‌ای متکی است؟ ارزش معارف و قوانین اسلامی چه بوده و تاثیرش در سعادت زندگی تا چه پایه است؟

خلاصه آنچه از افکار اروپائیان تراوش میکند و تا حدی تعلیمات ناقص دست‌خوردهٔ خودمان تاییدش میکند اینست که: دین یك سلسله اعمال تشریفی (۱) است که پس از مرگ انسان را خوش بخت میسازد و بنیادش روی خداشناسی است باین ترتیب که انسانهای اولیه که در عهد اساطیر زندگی میکرده اند در جهان با پدیده‌ها و حوادثی روبرو میشدند که علل و اسباب آنها برایش قابل درك نبود، مانند روح و حالات روحی و حوادث آسمانی و حوادث عمومی دیگر مانند زلزله و طوفان و وباء و طاعون و نظائر آنها و در نتیجه چاره‌ای جز اثبات یك علت مجهولی فوق طبیعت بنام خدای جهان (که باید از مهر و رحمتش امید داشت از خشم و غضبش ترسناك بود) نداشته است.

نتیجه‌ای که از این نظر میتوان گرفت اینست که: اکنون که بشر با نیروی شگرف علمی خود اکثر این مجهولات را حل کرده و مقدار ناچیزی هم که باقیست

(۱) کارهای تشریفاتی بیك رشته کارهائی گفته میشود که نسبت بمقصد اصلی جنبه آداب و رسوم ظاهری داشته و بود و نبود آنها در اصل مقصد دخالتی ندارد مانند آداب غذاخوردن و رسوم ملاقات، و باعمال دینی از این راه تشریفات مذهبی گفته میشود که در زندگی انسانی

درشرف حل‌شدن است ؛ دیگر برای دین‌وآئین اساسی باقی نمیماند که‌انسان‌باامید آن‌یاترس‌ازآن ، زیر بارمقررات‌دینی‌برود ؛ دیگردین‌راجزیك سلسله‌تشریفات‌غیر واقعی‌نمیشود محسوب داشت ؛

واگریك اساس‌واقعی هم‌برای دین‌فرض شودنظر باینکه مقررات دینی‌تنها باجهان پس‌ازمرگ سروکار داردنسبت بزندگی این‌جهان‌بی‌ارتباط است‌تنهاجنبه تشریفاتی خواهدداشت ، ودرهر صورت مشکلات زندگی راازراه دانش ومصلحت وقت بایدحل نمودنه ازراه دین ومنطق تقلیدی‌که یادگارعهد اساطیراست .

البته‌ما ازکسانی‌که (باصطلاح) ازجانبی‌سرگرم مبارزه باطبیعت و مشغول رام‌کردن‌ماده‌سرکش‌وتسخیرفضا گشته‌وازجانبی‌دست‌بگریبان سیاستهای‌پیچیده وکشمکش های‌روزانه جهان‌پرآشوب‌بوده وازجانبی‌مزهٔ تعلیمات کلیسیادرقرون وسطی هنوز ازکامشان نرفته استدر خصوص‌دین تفسیری‌بهترازین ونظری‌صائب‌تر ازین توقع‌نباید داشته باشیم ! .

* * *

ولی‌اینقدرهست که‌قرآن کریم« دین » رابیك‌معنی‌دیگرتفسیر کرده واساس آنرا بنحوی دیگر معرفی نموده ودر توضیح و اثبات مقصد خود منطقی دیگر استعمال میکند .

بیان مطلب‌اینکه : مابی‌اینکه کمترین تردیدی داشته باشیم‌باشعور فطری ووجدان خدادادی خودمیفهمیم که سیرجهان هستی و گردش نظام آفرینش بدون هیچگونه استثناء روی‌قانون علیت ومعلولیت جاری میباشد ، نمیتوانیم باور کنیم که‌پدیده وحادثه‌ای که روزی‌نبوده ورروزی دیگربوجود میآید خودبخود وبیجهت بوجودآمده وجزئی ازاجزای‌جهان‌قرار گیرد .

طبق همین نظر وموضوع هم آهنگی که در اجزای جهان آفرینش میابیم هرگزشك‌نخواهیم‌داشت که‌همه‌اجزای‌جهان‌درپیدایش و گردش زندگی یك‌پدیده (هرچه ناچیزترهم باشد) دخالت داشته‌ومؤثر میباشد ؛ کمترین‌حرکت‌وجنبشی‌از

کوچکترین ذره‌ای ازذرات جهان‌معلول ومحکوم‌موجودی اجزای‌جهان بانیروی فوق‌العاده‌ای که داردبوده است ودرین‌حادثه‌همه حوادث موجودجهان‌وهمه‌حوادث گذشته تاجائی که‌ازمحاسبه‌مابیرون‌است‌سهیم‌میباشند ، این‌حقیقتی‌است که‌فلسفه‌و علم آنرا بارساترین وسائل‌خوه آفتابی نموده‌است .

ودرنتیجه (ناگزیر) باید گفت که انسان (که‌یك پدیدهٔ جهانی‌ودارای‌آثار واعمالی‌است) پدیده‌ای است‌مرتبط بهمه‌جهان بطوریکه هیچگونه استقلالی‌ازخود نداشته وازوجود وساختمان داخلی گرفته رفتار و کرداروهر گونه گردش زندگی اوتحت تاثیر عوامل بیشمار و نیروی بیرون از اندازه جهان هستی که خود نیز جزئی ازآنها است میباشد (یعنی اراده آفرید گاروپرورد گارجهان) .



انسان‌درهستی‌خودمانندقطره‌آبی‌است که‌جزء دریائی‌بیکران‌بوده ودرشکم امواج خروشان‌آن درنهایت زبونی بدون کمترین مقاومت وسرکشی وبدون کوچکترین امتیاز تبعیت‌وفرمانبرداری‌را انجام‌داده‌وبالاوپائین‌میرود ، راستی‌چه‌اندازه‌مسخره - آمیز ومضحك‌است که‌ما جماعت‌بشر هوای‌نخوت درسر انداخته وباور کنیم که ما نیزاستقلالی‌ازخودداشته وباطبیعت‌مبارزه نموده‌وبتسخیراین‌جهان‌پهناورپرداخته و چرخ گردون را از هرجهت فاتحانه وقاهرانه بدلخواه خودبگردش در خواهیم آوردوپیوسته‌باپروبال‌خیال ازین خوابهای شیرین‌بپرواز درآئیم .

چه استقلال ؟ و کدام دلخواه ؟ و چطور مبارزه و پیروزی وقهر وغلبه ؟ در صورتیکه هستی‌ناتوان‌ما ونیروی‌اندیشه‌ای که داریم‌وتنظیم فکروموادی که جمع آوری‌میکنیم ووسائلی که‌بکار می‌بندیم وپدیده‌تازه‌ای که بدست‌میاوریم همه وهمه تحت‌تأثیرتام این‌جهان پهناور ونیروی شگرف حیرت آورآن‌بوده وخلاصه ساخته وپرداخته آن میباشد .

وانتخاب‌واراده‌ماجزئی‌است ازصدهاهزاراسباب‌وعواملی که درآن‌کارمیکندو درعین‌حال ازوسائل دستگاه‌آفرینش‌میباشداین دعاوی‌شاعرانه(باطبیعت سرکش

مبارزه‌میکنیم وآنرابدلخواه خودرام میسازیم هرچه میخواهیم خواهیم آفرید !)
نظیردعاوی کسی است که دراثرمحرومیتهائی که‌درزندگی‌نصیبش‌شده‌زبان‌بشکایت باز کرده ودستگاه آفرینش وآفریدگار را بیادانتقاد میگیرد : چرادارائی من‌از دستم‌رفت ؟ چراصحت بدن‌از من گرفته شد ؟ این‌چه ستمی است یگانه میوه‌دلم از کنارم‌رفت ؟ این‌بیچاره مشتبه نیز خیال میکند که در برابر آفریدگار دستگاه آفرینش استقلالی دارد،حقوق حقه‌ای دارد که حتی‌دستگاه آفرینش‌حق دخالت‌در آن‌راندارد ، غافل‌ازاینکه خودش‌وهرچه بخودش‌نسبت‌میدهدهمه‌وهمه‌ازآن‌دستگاه آفرینش‌بوده واین استقلال‌و حقوق ادعائی که وی دارد پندارهائی‌است که از چهار دیوارخیال اوبیرون‌نیست !

خلاصه‌درنتیجه‌اینکه انسان‌جزئی ازجهان‌آفرینش ومحکوم این سازمان‌استواین سازمانست که‌هرپدیده‌ای‌از پدیدهای‌خودرابوجود آورده وآنرا بسوی کمال ورفع نواقص‌وجودیش رهبری مینماید (۱)

اوست که‌دانه گندم‌رابافواووسائلی‌درداخل‌وجودش‌تجهیز کرده وبفعالیت‌واداشته وازحالی‌بحالی‌وازوضعی‌بوضعی منتقل‌ساخت‌وبالاخره‌آنرا یك‌بوته که کاملی دارای خوشه‌های‌متعددی‌است‌قرارمیدهداوست که باتجهیزومراقبت‌هسته ناچیزی‌رادرختی برومندمیکندوهمچنین‌اوست که‌بواسطه‌توازنی که‌درمیان همه‌اجزای جهان برقرار کرده برای‌هرموجودی‌یك‌راه رشدو کمال گذاشته که‌اگردرآن‌مجراقرار گیردهمه اجزاءجهان‌موافق‌ومساعدش‌هستندو گرنه یك‌زندگی‌متناقض‌پیدا کرده وبامقاومت ومشاجرهٔ همگانی جهان‌روبروشده وبالاخره وادار خواهدشد که بسیرطبیعی خود بر گردد‌یا‌بکلی‌ازبین‌رود (این‌مسئله‌بسیار قابل‌دقت‌است)

انسان نیز که بانوعیت‌خود یکی‌ازاجزاءآفرینش میباشد ، دستگاه‌آفرینش برای‌وی ساختمان مخصوصی تهیه کرده‌و زندگی ویژهٔ تعیین نموده که‌در طی‌آن باتجهیزات مخصوصی که دارد نواقص وجودی خود رارفع نموده‌وبسعادت و کمال

---

(۱) الذی‌اعطی کلشیء خلقه ثم‌هدی(سوره‌طه) خدائی که‌بهرچیزخلقت‌ویژه اوراداد‌وپس از آن بسوی مقاصدش‌رهبری‌فرمود .

خودبرسد ، والبته‌روشن است که مقتضای تجهیزات وی زندگی اجتماعی وحیات دسته‌جمعی است .

قرآن کریم(۱)تشخیص‌میدهد که‌حیات انسانی‌حیاتی‌است‌جاودانی که‌بامرگ قطع‌نمی‌شودودرنتیجه(۲) بایدروشی رادرزندگی اتخاذ نماید که‌هم‌بدرد این سرای گذران‌وهم بدردآن‌سرای جاویدان‌بخورد ؛ راهی‌رابرود که وی‌رابسر منزل‌سعادت دنیا وآخرت (هردو) برساند ، این روش همان است که‌قرآن بنام دین مینامد و این‌همان روش‌خواهد بود که‌از نیروی‌عمومی واقتضای‌کلی دستگاه آفرینش الهام‌و سرچشمه میگیرد .(۳)

از بحثهای گذشته روشن شد که دین از نظر منطق قرآن یك روش زندگی اجتماعی است که انسان اجتماعی بمنظور تأمین سعادت زندگی اتخاذ نموده باشد .

البته‌نظر باینکه زندگی انسان محدود باین‌جهان پیش‌ازمرگ نیست این روش‌باید هم‌مشتمل برقوانین‌و مقرراتی‌بوده باشد که‌با اعمال واجراء آنها سعادت وخوشبختی دنیوی‌انسان تأمین‌شودو هم‌مشتمل بریك‌سلسله عقائدواخلاق‌وعبادات است که سعادت آخرت‌را تضمین‌مینماید ونظر‌باینکه حیات انسان یك‌حیات متصل است‌هرگز این‌دوجنبهٔ دنیوی‌واخروی ازهمدیگر جدانمیشوند .

ونیزروشن‌شد که‌اساس‌دین‌باید همان دستگاه واقعی آفرینش قرار گیردنه امیال‌وعواطف‌بی‌بندوبارانسانی‌یعنی‌آنچه‌خلقت‌وآفرینش‌انسانی‌ازحوائج‌ونیازمندی های‌وجودی دارد وبرای رفع آنهاباتجهیزاتی مجهز شده‌است دردین که یکروش اجتماعی‌است‌رفع آنها بطورعادلانه درنظر گرفته شود ، نه‌آنچه‌خوش آیندودلخواه

---

(۱)«قل‌الله یحییکم‌ثم یمیتکم‌ثم یجمعکم‌الی یوم‌القیمة‌لاریب‌فیه » الجاثیه۲۶

(۲)فمن‌اتبع هدای‌فلایضل ولایشقی‌ومن اعرض عن ذکری فان‌له‌معیشة ضنکاو نحشره یوم القیمة‌اعمی (طه۱۲۵)

(۳) فاقم‌وجهك للدین‌حنیفافطرة‌الله التی فطرالناس علیها لاتبدیل لخلق‌الله‌ذلك الدین‌القیم (روم ۳۰)

انسان است بی اینکه دستگاه آفرینش آنرا تصویب کند ، زیرا دلخواه حقیقی انسان همان است که از دستگاه آفرینش الهام وسرچشمه میگیرد نه یك رشته توهمات هوس آمیز که ازراه جهالت برایش مشتبه گردیده است .

وبعبارت ساده تر بنظر قرآن کریم (۱) بایددرجامعه انسانی مقتضای حق (آنچه بحسب واقع باید کرد) اجرا شود نه مقتضای عواطف (۲) (خواسته های مردم با قطع نظر ازنفع وضرر حقیقی) مردم یایکنفر فرمانروای مطلق العنان !

ازین جا است که اسلام معتقداست که در جامعه باید حقوق واقعی فردفرد بدون استثناء مراعات شود ولی روشهای استبدادی معتقدند که باید در جامعه خواسته های یك فرمانرواجراء گردد ، وروشهای مختلف دموکراسی ، خواسته اکثریت جماعت (نصف افراد جامعه بعلاوه یک واحد) را مقیاس قرار داده و خواستهٔ اقلیت (نصف منهای واحد) را بی ارزش قرار داده والغاء مینمایند .

دامنهٔ این بحث بسیاردرازولی بهمین اندازه اکتفا گردید .

---

(۱) کتابا انزل من بعد موسی یهدی الی الحق والی طریق مستقیم » .
(۲) ولواتبع الحق أهواءهم لفسدت السماوات والارض» .

کلید بدبختیها !

امام محمد باقر (ع) میفرماید :

« ان الله عزوجل جعل للشر اقفالا و جعل مفاتیح تلك الاقفال الشراب والکذب شر من الشراب».

: خداوند قفلهائی برمفاسد وبدبختیها نهاده که کلید آنها شراب است ، ولی دروغ از شراب هم بد تراست !

«نقل ازکافی»